

نقدی بر بی تفاوت بودن های جنبش انقلابی افغانستان

قسمت اول

نوشته از :

س. آتش و ح. دهقانپور

جنبش مارکسیستی-لنینیستی-مائویستی افغانستان در گذشته دچار سهل انگاری هاو گذشت های غیر اصولی شده که نتایج آن بطور مضاعف انبار گردیده و امروز تا حد مشکلات جدی تبارز نموده است. یکی از این سهل انگاری های بی تفاوت ماندن و سکوت اختیار نمودن جنبش در قبال حملات اپورتونیستها، آوانتوریست ها و اکونومیست ها میباشد. این سکوت ننتها به حملات آنها در گذشته میدان داده و آنها را جاری تر و هارتر ساخت بلکه به آنها فرصت داد که خود را سخنگوی طبقه کارگر، وارث جنبش دموکراتیک نوین افغانستان (شعله جاوید) و پیشگام خلق بنامند.

امروز سکوت و بی تفاوت ماندن جنبش در گذشته در قبال حملات نیروهای بورژوازی نه تنها از جانب بخشی از جنبش انتقاد نمیشود، ننتها به مثابه حملات بورژوازی ارزیابی نمیگردد، بلکه مبارزه علیه اپورتونیزم و رویزیونیزم بمثابه یک "مردست دوم" و "کاری که اولویت ندارد" حساب میشود و از سهم گیری در آن خودداری میگردد. اگر چند اهمیت دادن مبارزه علیه رویزیونیزم و اپورتونیزم از نظر تئوری مسئله ای نیست که جنبش کمونیستی افغانستان از آن بی خبر باشد و کسی بیاید و دیگران را در مورد اهمیت و ضرورت آن "درس" بدهد و تمام جنبش میدانند که "بدون مبارزه علیه اپورتونیزم، مبارزه علیه امپریالیزم ممکن نیست"، اما جامه عمل پوشانیدن به آن یا تبدیل کردن این حکم به سیاست مستقیمابه و فاداری و باور به ایدئولوژی رابطه میگیرد. اینکه چه کسی با اپورتونیست های ساما (ادامه دهندگان) و "سا" مبارزه و چه کسانی آنها را "عفو" میکند، در آخرین تحلیل به اینجامیرسد که چه کسی علیه تسلیم طبقاتی و خیانت به طبقه حساس است و چه کسی رحیم، با گذشت و عافی!

مادر این نوشته بی تفاوت باقی ماندن های جنبش را در گذشته بطور خیلی مختصر نقد میکنیم. اگر چند نقد این سکوت و بی تفاوتی بیشتر انتقاد از خود است تا نقد دیدگاه های منحرفین آوانتوریست و رویزیونیست، اما این به هیچ وجه بمعنی این نیست که ما وضع تحت اشغال افغانستان و سرافکندگی مردم اسیر ما را مدنظر نداریم. ما یقین داریم که بدون مبارزه علیه رویزیونیزم سه جهانی (سازمان رهائی و چکیده اش "سا") و تسلیم طلبان اپورتونیست ساما (ساما-ادامه دهندگان) ممکن نیست. کسانی که بر ما نقد میکنند که چرا رژیم پوشالی را نقد نمیکنیم؟ باید بدانند که اپورتونیست های سامائی (ادامه دهندگان) و "سازمان انقلابی افغانستان - سا" بخشی از این رژیم اند. بطور مثال سیماولی یکی از رهبران راوا در این رژیم سناتور است، ملالی جویا عضو دیگر "راوا" و اعظ و مبلغ "آزادی بیان و دموکراسی امریکائی" حامی رژیم است، حزب همبستگی ملی از طریق پارلمان پوشالی این رژیم را استحکام بخشیده و مشروع میسازد. سامانیز باد و حزب پارلمانی راجستر شده در همین رژیم سهم دارد. مضاف

برای آنها صدها عضو سازمان رهائی و اعضای "سا" و "ساما" رئیس، مدیر، مامور عالی رتبه، مشاور و غیره در همین رژیم میباشند. تنها در وزارت تجارت رژیم پوشالی هشت مدیرکل و رئیس از سازمان رهائی و سا- کار میکنند که بطور مستقیم از جانب دستگاه اطلاعات امپریالیست های اروپائی جهت آمادگی برای شرایط بعد از انتخابات ریاست جمهوری به اروپا دعوت شده بودند و در هتل های چندین ستاره ای سکونت داده شده و مدت 5 روز تحت تعلیمات متخصصین یکی از ممالک امپریالیستی اروپای غربی قرار داشتند. این تنها همان بخشی از رابطه سازمان رهائی و سازمان انقلابی افغانستان با امپریالیست ها و رژیم پوشالی آنهاست که ما از آن اتفاقا اطلاع یافته ایم، در حالیکه صدها رابطه نظیر این وجود دارند که ما از آنها اطلاع نداریم. پس آیا باز هم مبارزه علیه اپورتونیست های جاسوس ساما- ادامه دهندگان و رویزیونیست های جاسوس "سا"ئی از مبارزه علیه رژیم پوشالی جدا است؟

اگر حزب میهنفروش همبستگی، احزاب پارلمانی تحت قیمومت سازمان رهائی، میهنفروشان سازائی، سفزائی، خلقی و پرچی را از این رژیم جدا کنید و آن وقت ببینید که در این رژیم جز جنایتکاران جنگی و چندی هم از خائنین ملی دیگر کمتر کسی باقی میمانند؛ لذا، اینکه باید تنها علیه رژیم مبارزه کنیم، فقط بهانه ای است برای استتار روحیه پاسیفیستی و انقیاد طلبی افراد.

برخی دیگر بر ما ایراد میگیرند که ما باید علیه اشغالگران مبارزه کنیم، بسیار خوب! مگر ساما- ادامه دهندگان جزئی اشغالگران نیست؟ بیائید به روئیت اسناد حرف بزنیم: چه کسی برای اشغالگران شهرت مکرمله کمونیست ها را لیست داد؟ چه کسانی برای آنها محل کار و وظیفه کمونیست ها را گزارش داده و میدهند؟ چه کسانی برای آنها وب سایت ویژه ای ترتیب داده و از طریق آن جاسوسی میکنند؟ مگر همین سید غلام علی مشرف و میر عبدالرحیم عزیز (رهبران ساما- ادامه دهندگان) نیستند که هم داد از خلق و آزادی میزنند و هم برای اشغالگران گزارش تهیه میکنند؟

بر علاوه این دو جاسوس مفلوک که هر دو سابقه طولانی جاسوسی دارند، به "سا" و سازمان رهائی نگاه کنید. چه کسی بیشتر از دادنورانی با "روزگاران" اش روی تجاوز و اشغالگری امپریالیست ها را سفید کرده است؟ چه کسی بیشتر از "خدا بیامرز" دادنورانی از رادیو و تلویزیون امپریالیستی "بیهوده های پلان شده" را بازگویی کرده تا امپریالیست ها را "خدایان رحیم و دل فراخ دموکرات" که بخاطر احترام به آزادی بیان مخالفین را تحمل میکنند، معرفی کرده است؟ اگر این ها جزئی از اشغالگران نیستند، پس اشغالگران تنها و تنها همان سربازان مسلح امپریالیست ها و نوکران شان می باشند!!

موجودیت اپورتونیست های هرزه و رویزیونیست های مزدور اگر چند از نظر ایدئولوژی بابر ژوازی رابطه میگیرد، اما زمینه ساز سیاسی آن قسمای تفاوت باقی ماندن رهبران جنبش انقلابی افغانستان میباشد. از نظر ماهمین بی تفاوت باقی ماندن ها و بسنده کردن به یک یاد و مقاله علیه اپورتونیسم و رویزیونیسم بود که به عناصر اپورتونیست، رویزیونیست و اکونومیست زمینه داد تا خود را متشکل کنند، سازمان بسازند و سپس با تسلیم طلبی های ملی و طبقاتی، مزدوری به سوسیال- امپریالیسم چین هویت ایدئولوژیک- سیاسی جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را مسخ و ملوث کنند.

بی تفاوتی درقبال "پس منظر نویسان"

دسته پس منظر نویس که امروز از آن جز خاطره ای چندش آورتاریخی بجانمانده بانام اسحق مضطرب (اسحق نگارگر) و (انجنیر عثمان) مربوط میشود. در ظاهر امر چنین بنظر میرسد که آنها بخاطر اینکه از وجود سازمان جوانان مترقی، بی خبر بودند و وقتی در زندان خیر شدند که سازمانی وجود داشته و آنها از وجود آن خبر نداشته اند، خود را "فریب خورده" احساس کرده و دست به بیرون دادن "پس منظر تاریخی" زدند. اما این فقط ظاهر مسئله است و آن شکل ظاهری ای که با ذهنیت روشنفکر ساده اندیش افغانستانی خوانائی دارد. اما حقیقت مسئله از این قرار است که پس منظر علیرغم فحاشی ها و هرزه گی هایش یک نوشته سیاسی میباشد و از یک موضع ایدئولوژیک نشأت میکند. سخن پس منظر نه در هرزه گی و فحاشی ختم میشود نه رهبران سازمان جوانان مترقی بایستی به آن در همین حدود ارزش میدادند. وقتی این نوشته بیرون آمد متأسفانه بآن برخورد سیاسی- ایدئولوژیک پرولتری نشد، علل و عوامل داخلی و خارجی آن مورد بحث قرار نگرفت و حتی در مورد تحریکات و تخریبکاری های دستگاه اطلاعات ظاهر شاه و سایر نیروهای ذینفع خارجی که زمینه ساز "پس منظر" بود افشاگری صورت نگرفت.

سکوت رفقای مادرقبال هرزه گی های پس منظر نویسان و پایدوان و سکرترهای شان در بیرون از زندان دهمزنگ، در آن روزها محبوبیت جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را شدیداً ضربه زد. این هرزه نامه معرف و آغازگر فرهنگ رذیلانه فحاشی، رکیک گوئی و ناسزادهی بود که میرفت از جانب داکتر فیض و مریدانش برای ده های بعدی به رسم حاکم "پیام زن" مبدل شود. سکوت رفقای مادرقبال علل و عوامل سیاسی و ایدئولوژیک پس منظر، امروز پرتگاه تاریکی را در جنبش به وجود آورده که برای تمام اپورتونیست ها و رویزیونیست ها به سلاح حمله بر سازمان جوانان مترقی و رفیق اکرم یاری تبدیل شده است. تمام روشنفکران بورژوازی برداشت سطحی خود را از این ماجرای تاریک بیان میکنند و نتیجه گیری های مطلوب خود را از آن بیرون میکشند.

فحاشی داکتر فیض و اعوانش

داکتر فیض بعد از انشعابش از سازمان جوانان مترقی، گلیم فحاشی و ناسزاگوئی بر رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری را پهن کرد. همانگونه که امروز پیروان او با عده ای از افراد هرزه مربوط به ساما-ادامه دهندگان "وساوو" مارافحش و ناسزا میدهند.

جنبش درقبال فحاشی داکتر فیض و اطرافیان مجید کلکانی سکوت کرد. رفقای ما آنروزها مانند برخی که امروز میگویند "خود را به دهن سگ ها انداخته اید" نیز گفتند که "این لمپنی ها و هرزه گی ها جایی را نمیگیرند". ولی دیدیم که آن هرزه گی ها و فحش دادن ها فقط فحاشی و هرزه گی نبودند بلکه "سیاست" بودند، سیاستی که بورژوازی و خرده بورژوازی بآن علیه مارکسیزم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون در افغانستان مبارزه میکردند. این فحاشی که مانند امروز آنزمان نیز تبلور و تبارز وحدت

اندیشه و عمل دنیروی بورژوازی بود، کمتر از یکسال بعد به اتحاد مجیدکلکانی با دکتر فیض انجامید. این پروسه نشان داد که طبقات مختلف بورژوازی تحت شرایط مختلف دیدگاه های مختلف سیاسی اتخاذ میکنند ولی این دیدگاه ها تحت شرایط عادی به انتاگونیزم نمی رسند. چنانچه دیده شد که گوارانیزم بر احتی بالکونومیزم قابل آمیزش است که اگر انکشاف کند میتواند اکونومیزم مسلح مانند حزب کمونیست ایران و کوموله رابه وجود بیاورد.

اکنون بیشتر از 40 سال است که پیروان دکتر فیض با همان منطق کوچکی ای پیشوای شان چه از طریق "پیام زن" و چه از راه های دیگر به فحاشی مشغولند. این فحاشی و هرزه گویی در سامابه فرهنگ "مبارزه آن تبدیل شده" و هر مخالف ساما با همین منطق هدف حمله قرار میگیرد. جنبش انقلابی افغانستان 4 دهه در مقابل این هرزه گویی لمپنا نه سکوت اختیار کرده و برخی هم تاکنون همین سکوت راتوصیه میکنند. آنها با استفاده از این سکوت این فرهنگ را رشد و انکشاف داده و امروز آنرا به سامان دفاع از اشغالگران و احزاب پارلمانی تبدیل کرده اند. وقتی کسی با آنها مخالفت میکند آنها این اسلحه را از زمین برداشته و با آن حمله و رمیشوند. بطور مثال: دادنورانی زمانیکه از سازمان رهائی برسر پول های انجوها جدا شد، این اسلحه را از کمر باز کرد و با آن بر خواهران "راوا" پی اش حمله و برگردید و آنها را "چاپی گران لنگ زلمی خلیل زاد" نامید. دادنورانی میدانست که "راوا" بیشتر از آنچه که "میناکماری" چندین دهه بیشتر با امپریالیست ها انجام داده بود، انجام نداده است و این تنها زلمی خلیل زاد نبود که از "چاپی" را و لذت برده بود بلکه "رنالد ریگان"، رژه دوبره، تینگ های چینی و سیاستمداران افریقائی و حتی بابو های پاکستانی "نیز از این نعمت برخوردار شده بودند. اما آن زمان دادنورانی "خدایا مرز" جرائت آنرا نداشت که بر سر پول دعوا بر اه بیان داد و اگر هم جرائت میکرد سرانجامش مانند دیگران در قبرستانی تهکال بالا ختم میشد و جسدش قسماً خوراک سگهای ولگرد گرسنه می گردید. آن زمان دادنورانی در مدح این مغز له در کمپ "چرات" شعر میگفت و به شاعر بودن این بدن نامی افتخار میکرد. امروز که بر سر پول های انجوها جنجال بر اه افتاده با هیاهوی فاحشه صفتانه ای خواهرانش رافحش میدهد، زیرا این فحاشی فرهنگ ایدئولوژیک اوست و او که همه آنرا در دبستان دکتر فیض فرا گرفته بود.

جنبش چپ افغانستان متوجه نمیشود که این فحاشی و هرزه گویی اگر چند در بین "خواهران و برادرانی" از این "گونه خانواده ها" صورت میگیرد و دلیل آنهم پول هائی است که خواهران از چاپی کردن لنگهای خارجی های "زوردار" کمائی میکنند ولی در حقیقت امر رایج کننده بیشتر فرهنگ فحشای سیاسی و هرزه گویی رذیلانه باواژه های انقلابی میباشد. ضرری تربیتی برادر کودن "اینگونه خانواده ها" بیشتر به جنبش انقلابی میرسد تا به "خواهری چاپیگر" و برادر "بد دهن".

پیوستن مجید کلکانی به دسته دکتر فیض

بر طبق گزارش سازمان انقلابی افغانستان (سا)؛ مجید کلکانی در سال 1353 یعنی یکسال بعد از انشعاب دکتر فیض از سازمان جوانان مترقی به گروه انقلابی پیوست. "سا" میگوید که مجید کلکانی تحت رهنمودهای دکتر فیض اسناد مارکسیستی- لنینیستی- اندیشه مائوتسه دون را گرفت. این بیان که در

حقیقت شخصیت مجیدکلکانی را کاملاً خرد و او را تا حد شاگرد داکتر فیض پست میسازد از جانب سامانی ها رد نشده است. اینکه مجیدکلکانی شاگرد داکتر فیض بوده یانه، مشکل مانیت و امکان دارد داکتر فیض کتاب های کلاسیک مارکسیستی را از مجیدکلکانی بیشتر خوانده باشد، آنچه مشکل ماست اینست که جنبش کمونیستی افغانستان در آن روزها نتوانست خط فکری و شالوده مادی افکار مجیدکلکانی و حلقات مشترک آنها را با اکونومیزم داکتر فیض معرفی کند. جنبش از افشای این مسئله کوتاه آمد که چرا در فردای متلاشی ساختن سازمان جوانان مترقی داکتر فیض و مجیدکلکانی با هم متحد میشوند. و به همین صورت جنبش به دفاع از مارکسیزم - لنینیسم - مائویسم (اندیشه مائوتسه دون در آن روزها) برخاست و گذاشت که آنها طبق دلخواه شان با آن بیازی بنشینند و حتی دوتائی با سازائی هابدنبال وحدت تا بدخشان بروند. بر علاوه جنبش کمونیستی اجازه داد که آنها از تئوری های انقلاب به حیث "سامان و اسباب تشکل سازی" استفاده کنند. جنبش از گفتار باز ایستاد و نگفت که در بطن آن واژه ها اصطلاحاتی که داکتر فیض و مجیدکلکانی بکار میبرند، ماهیت و مضمون انقلابی کمونیستی وجود ندارد و در نه آنها نمی توانستند یک شبه فاصله بزرگ اکونومیزم ارتجاعی و گوارائیزم را ببیمایند و به وحدت برسند و چند ماه بعد دوتائی به خدمت ظاهر بدخشی از پنج شیر به بدخشان بروند. به همین دلیل برخی از جنبش کمونیستی افغانستان که از این تجربه نیاموخته تا هنوز هم این مبارزه را که امروز بین جنبش مائویستی کشور و رویزیونیستهای "سا" و اپورتونیست های تسلیم طلب ساما-ادامه دهندگان انجام میگیرد، درک نمیکنند و اگر هم درک میکنند در آن بطور فعال یا شرکت نمیکنند و یا شرکت فعال را جایز نمیدانند.

مجیدکلکانی فقیده خزیدنش را به زیر لحاف مریض داکتر فیض توجیه کرد و در مورد آن حرف زد و نه بیرون آمدنش را. این عمل را "تکبر سیاسی Political arrogance" مینامند و تکبرین سیاسی افرادی اند که فقط خود دوسته خود را می بینند. آنها به طبقه کارگر و ایدئولوژی و سیاستش احترام میگذارند تا در امتداد تاریخ مبارزات آن حفره های سیاه را به وجود نیآورند و نه به جنبش و تشکل های دیگر در داخل آن.

آن عده از شعله یی هائی که بعداً عضو مرکزیت ساما شدند نیز از مجید شهید نپرسیدند که دلیل پیوستن و بعداً جد شدنش از گروه داکتر فیض چه بود؟ امروز هر کس نسخه خود را از آن بر روی کاغذی آورد در حالیکه هیچکدام قادر نمیشود از آنچه که شنیده فراتر رود.

کودتا - قیام، یا غرق شدن در او هام ماجراجویی

همیشه وقتی پای نقداشتهاها (ساما) (سامای مجیدکلکانی فقید) میان می آید سامانی ها و دیگر روشنفکران چپ و متمایل به چپ افغانستان این حرف لنین را که می گوید "تحلیل مشخص از اوضاع مشخص" پیش میکشند و با آن اشتباهات جدی وزیر پای گذاشتن اصول کمونیسم به واسطه مجیدکلکانی را تطهیر میکنند. آنها نخست این ایده آلیزم شان را مطرح میسازند که آنچه مجیدکلکانی کرده است "تحلیل درست و مشخص" از اوضاع حاکم بوده است. این از نظر سیاسی اپورتونیسم است. زیرا حل مشکل در شرایط حاکم را بر راه حل اصولی رجحان میدهد (شکلی از تاکتیک - پروسه) و خط السیر کلی را بنفع شرایط

موجودنداده میگیرد. افرادی که امروز مجیدکلکانی را تنها کمونیست بلکه کمونیست بزرگ میگویند خوب میدانند که هر کمونیست این مبادی کمونیزم را هضم کرده که کمونیزم تئوری و تاکتیک مبارزه پرولتاریاست و بمثابة یک واحد کل تئوری های فلسفی، سیاسی و اقتصادی که غیرقابل انتزاع اند، جهان را تحلیل میکند و راه بیرون رفت از آن و ایجاد جهان نوین را نشان میدهد. و کسی حق ندارد که اصول کلی ایدئولوژیک و معیارهای سیاسی آن را بیبانه "تحلیل مشخص از اوضاع مشخص" به مذبح توهمات خویش قربانی کند. از نظر فلسفی این ایده آلیزم است زیرا آنها نمیتوانند بگویند که "تحلیل مشخص" با کدام تئوری ها؟ با تئوری های مارکسیستی- لنینیستی- مائویستی (مائوتسه دون اندیشه در زمان مجیدکلکانی فقید) و یا تئوری های "من در آوردی"؟ این ایده آلیزم را زمانی خوبتر می شناسیم که از خود بپرسیم: "اوضاع مشخص" را با کدام نیرو، کدام استراتژی و در کدام جهت باید تغییر داد؟" با پاسخ دادن به این سوالات است که آدم میدانند چه کسی کمونیست و کمونیست بزرگ است و چه کسی ترمینالوژی های کمونیستی را به عاریه میگیرد.

مجیدکلکانی و دکتر فیض بانظامیان وابسته به پیرسید احمد گیلانی، مولوی نبی محمدی، صبغت الله مجددی و غیره طرح بر انداختن رژیم خلق و پرچم را ریختند. ما وارد جزئیات مسئله نمیشویم و به همین تذکر بسنده میکنیم. (برای معلومات بیشتر خواننده را بمقاله ابراهیم فتایکی از اعضای کمیته مرکزی سامورااننده مجیدکلکانی که در همین اواخر در وب سایت گفتمان نشر شده مرجع میدهیم.)

قضیه بر انداختن دولت خلق و پرچم دو جانب داشت: جانب اول آن بر انداختن دولت مزدور خلق و پرچم بود. این یک روی سکه است و تمام کسانی که ضد جنایات بانديستی خلق و پرچم بودند از آن دفاع میکنند. اوضاع کلی ذهنی جامعه نیز در همین حدود با این مسئله سازگار است. اما کمونیست ها دقیقاً میدانند که با بر انداختن دولت خلق و پرچم بنابه ضعف جنبش کمونیستی یعنی نبود حزب کمونیست، عدم تدارک سیاسی و آمادگی نیروهای توده ای مسلح بدون شک بورژوازی بروکراتیک و ملاک- کمپرادورهای افغانستان بر سر قدرت میرسیدند. این پیامد غیر قابل جلوگیری از این اقدام جانب دیگر سکه را مطرح می سازد و آن اینکه: دولت خلق و پرچم را به نفع چه طبقه و متحدین سیاسی آن باید بر انداخت؟ و از آنجا به کدام سو باید حرکت کرد؟

برای یک کمونیست انقلابی که به منافع خلق و سوسیالیزم و کمونیزم وفادار است ضرورت مولفه اولی از ضرورت تاریخی مولفه دومی منشا میگیرد. یعنی اینکه دولت ارتجاع را بخاطر استقرار دولت دموکراتیک توده ای باید بر انداخت. زیرا بر انداختن هر دولت به هر دلیلی (سواى این مسئله) به نفع جناح دیگر دشمنان خلق و طبقه کارگر میباشد. از نظر سیاسی؛ اساسی ترین آموزه مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون در مورد بر انداختن هر دولت اینست که "مسئله اساسی هر انقلاب مسئله تصرف قدرت سیاسی است" تا از آن در جهت تغییر مناسبات تولید (مناسبات تولیدی شامل تغییر نظام مالکیت توزیع تولید میباشد) مورد استفاده قرار دهند. یک کمونیست وقتی می بیند که نمیتواند قدرت سیاسی را تصرف کند و از آن طریق نظام اقتصادی- سیاسی - اجتماعی را دیگرگون سازد و یا وقتی حساب میکند

و در می یابد که برای تصرف قدرت سیاسی نه نیروی لازمی را دارد، نه تدارک سیاسی و نظامی را، دست به عمل نظامی نمیزند. زیرا هر عمل نظامی انرژی فوق العاده میطلبد.

در شرایط بعد از کودتای ثور 1357 امپریالیستهای امریکائی و اروپائی با تمام امکانات و پتنتسیال موجود در نیروهای اخوانی بر روی برنامه تعیین کننده سر نوشت جنگ سرد مشغول کار بودند. گلبدین، برهان الدین، سیاف، مولوی نبی، پیرگیلانی، مولوی یونس خالص و مرتجعین اهل تشیيع.. و غیره از جانب "سیا"، "آی. ایس. آی" و... دیگران برای یک "بگیر و نمان" طولانی تعلیم میدیدند. امپریالیستهای غربی، مرتجعین عرب، سوسیال- امپریالیزم چین، فنوئودال- کمپرادورهای پاکستان بر سر تقسیم جهان در افغانستان با سوسیال- امپریالیزم شوروی روبرو شده بودند و همه میدانستند که نبرد در افغانستان نبرد بر سر آسیای جنوبی است. در این میان هر دو جانب برای هر فراز و فرود نقشه داشتند و برای آنها همه چیز مطرح بود بجز رهائی مردم افغانستان از غارت و چپاول، اسارت استثمار، سلطه و ستمگری امپریالیزم و سوسیال- امپریالیزم. در این میان وظیفه کمونیست ها بود تا فرصت را غنیمت شمرده و در راه تاسیس حزب کمونیست و از آن جهت مبارزه برای یک افغانستان مستقل تحت دموکراسی توده ای کارکنند این که در ماجراجوئی های نظامیان اخوانی شرکت جویند. فقط از طریق تاسیس حزب کمونیست و تامین وحدت اندیشه و عمل تمام نیروهای انقلابی بود که از یک طرف ممکن بود تا در سراسر کشور هسته های حزبی را سازمان داد و از آن طریق در بین خلق نفوذ کرد و از طرف دیگر برای سالهای بعد نیرو و انرژی پتنتسیال نظامی جنبش را توسعه و گسترش داد.

اما مجید کلکانی فقید فکر میکرد که- میتوان با نظامیان ناراضی و ناآگاه با انگیزه های دینی که هر روز نقشه حمله را میکشیدند و هر روز آنرا تغییر میدادند- دولت خلق و پرچم را سقوط داده و نقشه های امپریالیزم و سوسیال- امپریالیزم را نقش بر آب ساخت. ما یقین داریم که مجید فقید صادقانه و شریفانه می کوشید که خلق افغانستان را نجات بدهد و این سرزمین را آباد سازد، اما، نیات و اراده فردی با تصمیم های سیاسی آگاهانه که بر اساس تئوری مارکسیزم- لنینیزم- مائویزم اتخاذ میشونند فرق دارد. در اینجا نباید تصور شود که ما با این نقد تلاش میکنیم مجید شهید را خرد سازیم، نه هرگز! مادر نظر داریم که عظمت و بزرگی مجید شهید را به عنوان یک میهنپرست و تفاوت های بینش و سیاست او را با کمونیزم مشخص سازیم. و از اینجا به جنبش کمونیستی افغانستان بگوئیم که تا زمانی که جنبش قادر به خط کشی میان دیدگاه ها و سیاست های خود دیدگاه ها و سیاست های بورژوازی نیست، همیشه بورژوازی اشتباهات خود را به پای کمونیزم می نویسند. نقد ما بر بی تفاوت بودن جنبش کمونیستی افغانستان نیز از این جا ناشی میشود.

کودتای بالاحصار

سازمان انقلابی افغانستان (ساا) در کتاب نبرد طبقاتی شان می نویسد که "گروه انقلابی بعد از جدائی از "ساما" بنام سازمان اسلامی "جبهه مبارزین مجاهد افغانستان" را ساخت که در 4 اسد برای سرنگونی دولت خلقی حرکت عمومی نظامی را طراحی کرد." ما بارها این جملات را خواندیم و بر روی آن دقت نمودیم تا شاید بتوانیم از یک جنبه حق را به داکتر فیض بدهیم. اگر سازمان رهائی و چکیده آن سازمان

انقلابی افغانستان بگویند که "ما رویزیونیستیم واصطلاحات و ترمینولوژی مارکسیزم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون" رماندرویزیونیست های چینی برای اغوا فریب خلق مورداستفاده قرار میدهیم و درحقیقت امر نوکران امپریالیسم، سوسیال- امپریالیسم چین و خادمین ملاک کمپرادورهای افغانستان هستیم، تمام کمونیست های افغانستان میگویند "دراینصورت هیچ کس حق انتقادرا بر شما ندارد. کودتا چینی، دولت براندازی، بی اعتمادی بخلق، پشت پازدن به معیار های علمی، زیر پا گذاشتن اصول از پشت خنجر زدن به خلق، خیانت به امرانقلاب و... غیره محتوای دیدگاهی واصول بینشی شماست و از کوزه همان تراود که دراوست". اما اینهاهم "خدارا میخوانندوهم خرمارا" هم خودرا کمونیست میگویندوهم به اصول کمونیسم خیانت می ورزند، هم خودرا ضد امپریالیسم میخوانند و هم به امپریالیست ها خدمت میکنند، هم تخم اند و هم ماکیان.

هنگامیکه داکتر فیض وصحابه اش کودتاچیدنوکودتای شان ناکام شد، جلادان وقصابان خلقی وپرچی دست وساطور قصابی راز آستین آدمکشی وجنایت بیرون کشیده وباردیگر بجان خلق مظلوم افغانستان افتادند. محصلین، متعلمین، معلمین، مامورین پائین، کارگران وزحمتکشان راز خانه های شان، کوچه هاوخیابانهای کابل جمع کرده ومانند آدمکشان نازی به کشتارگاه جمعی بردندوزنده بگور نمودند. اما حرف ما بر روی این موضوع نیست وبر روی این موضوع هم نیست که اگر کودتای آقای فیض موفق میشدخلق افغانستان از سیخ کباب خلق وپرچم کشیده شده بر روی تابه داغ اخوان ومزدوران سوسیال- امپریالیسم چین بریان میشدند. حرف ما درست بر روی اینموضوع است که جنبش کمونیستی افغانستان درقبال این گونه شاهکارهای داکتر فیض واصحابش یاسکوت کردویابه تذکرضمنی وحاشیه ای گیله ماننداز او اکتفانمود. جنبش از یاد برد که خلق وپرچم به اثبات رسانیده بودند که رویزیونیسم دشمنان سوگندخورده خلق است ودرنقد ومبارزه علیه آن نباید سهل انگاری و تزلزل بخرج داد. جنبش کمونیستی افغانستان دراواخر تابستان سال 1358 یا اوایل میزان همانسال باید از آقای فیض واصحابش مپرسید که آیااز طریق وحدت بامرتجعین اسلامی و دست زدن به کودتامیتوان خلق افغانستان رازادکرد؟ اگر "نه"، پس چرا بایک دشمن خلق متحد میشوی تا بر علیه دشمن دیگر خلق مبارزه کنی؟ از نظر ایدئولوژی آیا این خلق است که باید بر آنها بمتابه سازندگان تاریخ تکیه کردیاچند نظامی اخوانی؟

داستان دستگیر شدن داکتر فیض

اما یکاش "شاهکارهای تاریخی" داکتر فیض که با توطئه گری در داخل سازمان جوانان مترقی شروع شده بود در پشت گردانیدن به طبقه وسازش بادشمنان آن ختم میشدوآدم یک نقطه در انتهای آن گذاشته ومیگفت "رویونیست!" وحرف را خلاصه میکرد. اما رویونیست داریم تارویونیست وبیینیم که سازمان انقلابی افغانستان دیگر چه می نویسد: "در شب قبل از حمله، دگروال ابراهیم نماینده حرکت انقلاب اسلامی دستگیر واعتراف کردونقشه افشاشد. حرکت طرفداران گروه انقلابی در بالا حصار بعد از کشتن تعدادی از افسران خلقی به خون نشست. در این جریان داکتر فیض احمد با عده ای از رهبران

وکادرهای گروه دستگیر شدند که از جمله داوود و محسن از رهبری گروه اعدام وعده ای از کادرها چون نعمت و مهر علی به شهادت رسیدند. این حرکت که شبیه کودتا بود با استراتژی جنگ توده ای کاملاً تفاوت داشت، از اشتباهات عمیق این گروه به حساب می آید. گروه انقلابی در «مشعل رهائی» (1979)، جمهوری اسلامی و تئوری سه جهان را پذیرفت و نامش را به «سازمان رهائی افغانستان» تغییر داد. در اینجا می بینیم که سازمان انقلابی "کودتای بالاحصار" کودتا نمیگویند بلکه آنرا "حرکت طرفداران گروه انقلابی" مینویسند. ضرب المثل عامیانه است که میگویند "حقیقت را از اطفال بپرس!" آقایان ما میگویند که "در این جریان داکتر فیض احمد با عده ای از رهبران و کادرهای گروه دستگیر شدند که از جمله داوود و محسن از رهبری گروه اعدام وعده ای از کادرها چون نعمت و مهر علی به شهادت رسیدند". بسیار خوب آقایان چرا محسن و داوود اعدام شدند و دیگران زنده ماندند؟ چطور داکتر فیض چهره معروفی که از نجیب و اسدالله سروری گرفته تا حفیظ الله امین و دیگر رهبران خلق و پرچم او را حتی از سالهای 1347 و 1348 می شناختند، نتنها اعدام نشد که حتی زندانی هم نشد؟ او با چه جادوگری از چنگال "اگسا" و "کا.گی.بی" رهائی یافت؟ در داستانهای مادر بزرگ شنیده ایم که شهزاده ای بوده و دوستی داشته که او پری بوده است. پری برای شهزاده از حزانه سلیمان خریطه سرمه ای رامی آورده که وقتی شهزاده میخواست نزد دختر پادشاه شهر دیگر برود، "سرمه سلیمانی" را بچشمانش میمالیده و پیره داران و نگهبانان قصر او را نمیتوانسته ببینند. در میتولوژی یونان باستان آمده که زیئوس (خدای خدایان) برای حمایت فرزندش پرسیوس "کلاه خود" خاصی را فرستاد که وقتی آنرا بر سرش میگذاشت از نظرها ناپدید میشد. حالا آقایان عزیز! داکتر فیض "سرمه سلمانی" داشت یا کلا خود پرسیوس را چینی ها برایش آورده بودند؟ و یا اینکه قضیه بگونه دیگر است و شما نمی گوئید که "داکتر فیض چطور آزاد شد؟" و جنبش کمونیستی افغانستان هم از شما نمیپرسد که راستی حفیظ الله امین چطور گذاشت که آقای فیض برود؟ و آنهم بعد از آنکه او کودتا می چیند و بعد "از کشتن تعدادی از افسران خلقی" کودتا شکست میخورد و

نعمت و مهر علی بشهادت میرسند؟ پایان قسمت اول
سخی آتش

حسین دهقانپور

12 حمل 1393